

بنیاد فرهنگی کهزاد

صفت نامه یا جنگنامه

درویش محمد خان غازی

نویسنده: قاضی محمد سالم

تحشیه: احمد علی کهزاد

صفت نامه یا جنگنامه

درویش محمد خان غازی

یکی از مرام‌های مسلکی انجمن تاریخ که در برنامه نشراتی این مؤسسه از سالیان دراز باینطرف تعقیب شده و میشود تجسس و طبع نسخ خطی است مربوط به تاریخ افغانستان، که خوشبختانه تا حد امکان عملی شده و تقریباً تمام نسخی که در کتابخانه های رسمی یا شخصی سراغ داشتیم همه را به چاپ رسانیده و به دسترس اهل تبلیغ گذاشتیم.

نسخه نئی که اینجا به طبع آن در مجله آریانا و علیحده شروع میکنیم جزء همین مرام و همین پروگرام است و به اسم «صفت نامه» یا «جنگنامه»، کارنامه های جنگی درویش محمد خان غازی سپه سالار محمد حکیم میرزا پسرهما یون نواسه ظهیرالدین محمد بابر را علیه کبفار (کتور) یا نورستان لغمان بخصوص در حصص علیای دره الیشنگ لغمان شرح میدهد.

پیدا کننده نسخه جنگنامه یا صفت نامه اصلاً عبدالله خان افغان نویسنده است که از نویسندگان میرزا و متبحر و کنجکاو پستو میباشند و بعد از اینکه در ماه عقرب سال ۱۳۳۲ این نسخه به نظر بنده رسید آنرا برای کتابخانه موزه کابل خریداری نمودم.

را جمع به معرفی جنگنامه و برخی از مطالب مندرج آن

تا حال چندین مقاله تحت عنوان های : « جنگنا مه در ویش محمد خان »
(۱) « حکیم پادشاه » (۲) « محمد حکیم میرزا از نظر خواه نظام الدین
هروی صاحب طبقات اکبری » (۳) « پانداد، شرّوی ، لاماندی، (۴) در شماره های
مختلف مجله ژوندون نوشته و در کتاب : « بالاحصار کابل و پیش آمده های
تاریخی » (۵) حین واقعات عصر حکیم پادشاه بصورت عمومی در اطراف ماهیت
کتاب مختصر بحثی بمیان آورده ام و چون حالا موقع چاپ این نسخه خطی
فرارسیده است بطور مقدمه اهمیت کتاب را از نظر تاریخ افغانستان تذکر میدهم :
جنگنا مه شرح سوقیات نظامی است که به امر و تصمیم محمد حکیم میرزا پسر
هما یون برادر جلال الدین اکبر نواسه ظهیرالدین محمد بابر در سال ۹۹۰ هجری
قمری تحت هدایات سپه سالار او درویش محمد خان غازی بعمل آمده و در ۱۶
داستان تقسیم شده و شامل ۱۲۳ صفحه است مصنف این اثر قاضی محمد سالم نام
دارد که به حیث امام و پیش نماز سپاه شخصا وارد معرکه کارزار بوده و پیش
آمده های تاریخی را به چشم خویش دیده و هر معرکه را به شکل داستانی
در آورده . تاریخ تصنیف او را بین ۹۹۰ که سال لشکرکشی است و ۹۹۲ و یا
۹۹۴ که سال وفات حکیم میرزا در کابل میباشد قرار داده میتوانیم .

در گوشه شمال شرقی ولایت ننگرهار (ولایت مشرقی) بین مجرای رودخانه کنر
و دامنه های جنوب شرقی هندوکش يك سلسله دره های تنگ و کوه های بلندی
افتاده که امروز بنام « نورستان » و هفتاد سال قبل بنام کافرستان یاد میشد و در
ادوار پیشتر حصص شرقی آن به اسم « بلور » و قسمت های غربی آن بنام « کتور »
هم خوانده شده . این دو تسمیه اخیر به تقسیمات ذهنی حالیه یعنی نورستان علیا
یا (نورستان اسمار) و نورستان سفلی یا (نورستان لغمان) هم مطابقت میکنند .

نورستان که به مفهوم وسیع جغرافیائی از دره فرچغان تا چترال دره ها
و کوهپایه های دشوار گذار هندوکش جنوب شرقی را در بر میگیرد از هزاران سال
باینطرف مهد تمدن و فرهنگ آریاهای کوهستانی است که آئین و رسوم باستانی
خویش را در لابلای دره ها حفظ کردند و بعد از اجتهاد محمود غزنوی، تیمورلنگ

(۱) شماره ۳۵ مورخه اول قوس ۱۳۳۲

(۲) شماره اول مورخه ۹ حمل ۱۳۳۳ (۳) شماره ۲۳ حمل ۱۳۳۳

(۴) شماره ۴۵ الی ۵۱ (۵) صفحه ۲۲۰ و بعد

و با بر جز اهالی حواشی بیرونی در امتداد رود خانه کهن که مسلمان شد ند
ما بقی در عقب تیغه های بلند تزکو ها به معتقدات پارینه خویش باقی ماندند
و حتی آخرین اقدامی که برای مسلمان ساختن نورستان اسمار بعمل آمد تقریباً
۷۵ سال قبل در عصر ضیاء الملة والدين امیر عبد الرحمن خان صورت گرفت .
اثر موجوده که مورد بحث ما است مر حله از مراحل مسلمان ساختن قسمتی
از نورستان لغمان یا نورستان غربی یا (کتور) را در تاریخ معینی شرح میدهد
که عبارت از ۹۹۰ هجری قمری است و به ۳۸۷ سال قبل از امروز مطابقت میکند .
قراریکه همه میدانیم متأسفانه هیچ اثری در دست نیست که راجع به اوضاع
نورستان پیش از اسلام مختصر معلوماتی داده بتواند . جریان مسلمان ساختن اهالی
آنجا هم تاریک است، کتاب صفت نامه در ۱۶ داستان خود این جریانات را در
۳۸۷ سال قبل در علاقه (کتور) مخصوصاً در حصص مختلف درة الیشنگ
طوری بیان میکند که از خلال آن معلومات بسیار مفید و دلچسپ راجع به اوضاع
و اعلام جغرافیائی و برخی عرف و عادات و معتقدات پارینه باشندگان نقاط مختلف
آن دیار که به اصطلاح متن کتاب شامل ۶۶ دره بود و از درون ته تا فرج
غان انبساط داشت ، بدست می آید .

صفت نامه یا جنگ نامه درویش محمد خان غازی مصنفه قاضی محمد سالم
نثر است و به عبارت عامیانه تصنیف شده و در ۲۷ شهر ذی الحجه در بالای قلعه
اسلام آباد یکی از دهکده های درة الیشنگ لغمان به قلم محمد رحیم شاعر
بن محمد کریم استنساخ شده است قراریکه شاعر اخیر الذکر در مقدمه مختصری
که از طرف خود در آغاز کتاب نوشته اصل نسخه خطی مصنفه قاضی سالم
مدتها مفقود بود تا بالاخره در میان ورثه او در همان دهکده اسلام آباد پیدا شد
سر نوشت نسخه اولی معلوم نیست احتمال دارد که مانند نسخه کتابخانه موزه کابل
نسخه های دیگری از روی نسخه اولی یا از روی نسخه دومی استنساخ شده باشد
چنانچه در مسافرتی که در زمستان ۱۳۳۴ در الیشنگ بعمل آورد م اهالی
اسلام آباد از بعضی نسخ دیگر هم صحبت میگردند ولی عملاً .

از پیدا کردن حتی يك نسخه دیگر هم عاجز آمدند .

قرار یکه متذکر شدیم از ۱۳۳۴ باینطرف نسخه صفت نامه در کتابخانه موزه کابل داخل شده و نظر به اهمیت کتاب از همان روزهای اول در صدر چاپ آن بودیم ولی چون متن کتاب ضمن گذارش صحنه های نبرد از نقاط متعدد جغرافیائی صحبت میکنند و حل اعلام تاریخی بخصوص جغرافیائی محلی کاری بود متعسر که بدون گردش در دره الیشنگ امکان پذیر نبود طبع کتاب به تعویق افتاد تا اینکه در زمستان ۱۳۳۴ چند روزی موقع دست داد که در دره الیشنگ رفته و درر هکنده اسلام آباد که بدست سپه سالار مجاهد درویش محمد خان غازی بحیث اولین پایگاه مسلمانان آباد شده هفته ای اقامت گزیدیم و به کمک و مساعدت منورین این دهکده قشنگ و گردش هائی که به اطراف بعمل آوردیم حتی المقدور حصه معتبانه اعلام محلی منکشف شد که نتیجه آن بصورت حواشی در پاورقی ها ذکر خواهد شد و راجع به برخی از اعلام تاریخی و جغرافیائی در آخر متن بصورت تحشیه علاوه خواهد شد .

نا گفته نماند که متن نسخه منحصر به فرد صفت نامه که در دست است از نظر سبک نگارش و املاء اغلاط فراوان دارد که من حیث يك متن تاریخی فقط در حاشیه تصحیح خواهد شد .

بعضی پارچه های منظومی که از طرف رحیم شاعر در مقدمه کتاب ضم شده بسیار سست است که آنرا هم جایجا میگذاریم. از جمله ۱۶ داستان دودستان اول کتاب کمبود است که متأسفانه با نبودن نسخه بدل چاره پذیر نیست . تلفظ صحیح اسمائی محلی و جغرافیائی خالی از اشکال نمیباشد زیرا منشا آنها اکثر به لهجه های محلی (کتوری) و پشه ئی و غیره منتهی میشود . باهمه این اشکالات به چاپ این نسخه قلمی اقدام میکنیم و یقین داریم طرف توجه خاص علاقمندان تاریخ و فرهنگ افغانستان واقع خواهد شد و مستشرقان جهان که به نورستان و جغرافیا و تاریخ و معتقدات قدیمه اهالی آن دلچسپی زیاد نشان میدهند از آن استقبال بسیار گرمی خواهند نمود .

احمد علی مهر ۵۱

کتاب

صفت نامه درویش محمد خان غازی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین العلی العظیم الجواد الکریم . ثنا بر خداوند تبارک و تعالی و درود شریف بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم . مدح و صفت برای چهار یار کبار وفا تنه بر علما و فضلا و اولیاء الله که عمر خود را در راه شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت صرف نموده اند و ترک این دنیای فانی نابکار را کرده اند و سرهای خود را به غزای کافران در راه خدا باخته اند و بتوفیق خدا و بممدد اولیاء الله بر مردان رهنما و بر همه گذشتگان متقدمین و متاخرین فاتحه خیر باد و ارواح جمیع گذشتگان خوشنود که آمین یا رب العالمین یا فتاح فیه نستعین با سم حق سبحانه تعالی .

ابیات

اول از حمد خدا گویم یا ران همچنین	دویم از نعمت نبی سید رسول پاک دین
بعد از حمد خدا و نعمت احمد مصطفی	وصف یا ران محمد را بگویم از یقین
چار یاران محمد در جهان بودند گل	هر یکش در جنگ کفار همچو شیران گرین
اولین بوبکر را گویم که یار غار بود	از سر صدق و صفای بنشسته با امید قرین
دویمین از عمر عادل بگویم در جهان	عدل میکرد در شریعت آن امیرالمومنین
سیوم از عثمان غنی بشنو که از روی سخا	رهنما از بهر خلقان و عظمی کرد بهترین
چارمین از حیدر کراز چون نامش علی است	تیغ بر کفار میزد غازی است در راه دین
هم ز استادان مصنف مجتهد و ز عالمان	همت و امداد خواهم من ز ایشان دانه چین

دمدم باد اثنا بر آن خداوند کریم

مرحمت خواهد بر حیم در گفتگو بهر ازین

القصة چونکه پهلوان جهان و یگانه دوران درویش محمد خان غازی که در ملک دره لمغان بهمرای کفار نابکار رزمهای بسیار کرده و شصت و شش دره را مسلمان کرده بود و قاضی محمد سالم یک کتاب « صفت نامه درویش محمد غازی » را تصنیف کرده بود و هیچ کس از آن کتاب دیگر نقل نکرده بودند که صفت نامه مردان خدا هر طرف مشهور باشد تا هر مسلمانی که این کارزار را بشنود

شاید که غیرت دین بر همه مسلمانان آید و یک یادگاری بماند و قاضی محمد سالم که مصنف است هم دعا یابد این کتاب صفت نامه بسیار وقت از این ولایت گم بود و بعد از مدت بعید باز همین کتاب اسلام آباد آمد و از پیدا شدن این کتاب بار بسیار خورسند گردیدند از برای آنکه ... این کتاب ... (۱) رحیم خواست که مایان از طرف دختری زریات او هشتم و صبح و شام علی الدوام پنج وقت دعاگوی او هستیم ، چونکه کتاب را سیل کردند . (۲)

همه مردان دینی رزم کردند
 ز رستم پهلوانانی که بودند
 ابا مسلم خروج هفتاد و دویم
 ز اول تا به آخر پهلوانان
 بیابانها ز آخر رزم دیگر
 رحیم (۳) توقع کن اوصاف ایشان
 زدند کفر را بداند سر خدا را
 دگر در ارباب برزو فیل تن را
 تبر میزد همه سروانسان را
 همیگر دند رزم آشکارا
 بگویم پهلوانش را شمارا
 تو بردار حرف آن سالار دین را
 القصه پهلوانان بدنیای فانی بسیار گذشته اند و یادگاری هم از آنها مانده است
 و ما هم سعی از برای این کردیم که این کتاب آباد باشد و نقشه غازیان گم نشود .

ابیات

در ویش خان غازی شہ او لیا
 حکیم یاد شاه (۴) بود سالاردین
 به همراه امیر امیران دگر
 برای شریعت همی کرد کار
 که ناگاه پیامی پیامد ز شاه
 که فریاد بود از نبی مصطفی
 خلیفه بودند در جهان رهنما
 غلامان خادم ستاده به پا
 شب و روز می کرد رعیت دعا
 که کفار به لغمان چو ابرسیاه

(۱) جاهایی که نقطه مانده ایم خراشیده شده و خوانده نمیشود.
 (۲) ازین قسمت به بعد افتادگی دارد و از حاشیه پیدا است که با کلمه دویدند دوام داشته
 (۳) محمد رحیم ولد محمد کریم شاعری بوده که در حوالی ۱۲۸۸ هجری قمری در بالافلمه
 اسلام آباد ایشنگ می زیست و نسخه خطی صفت نامه یا جنگ نامه را که در دست است
 استنساخ کرده و منظومهای فوق را که بسیار سست است ساخته و حدیث داخل متن
 کرده است .

(۴) حکیم یاد شاه یا محمد حکیم میرزا پسر همایون ، برادر جلال الدین اکبر نواسه
 ظهیر الدین محمد بابر بود و در سال ۹۹۲ یا ۹۹۴ در کابل وفات نمود و قبرش در جوار
 عمش میرزا همدان در مجاورت آرامگاه بابر قرار دارد .

شب و روز چپاوی زتند کافران
 حکیم پادشاه این سخن را شنید
 که مارا خدا آفریدست برین
 توئی همنشین من و جان من
 بلمغان برود دره بر هر دره
 بیرلشکر بیکران هر چه هست
 ز اسپان تازی یدکها ببر
 ز کاسب ببر مطرب و هم نجار
 زملا خطیبان ببر خطبه خوان
 چوشاه گفت به سالار سخن ها چنین
 قبول کردم و می روم سوی کین
 پس آنکه بیا راست لشکر چنان
 شبوروز ثنا بر خدای کریم
 خدا یا مرا فتح و نصرت دهی
 درویش خان غازی سفر کرده رفت
 ز سالار دین بود فرزند چهار
 ز سالار بود چهار برادر بهم
 ز حد در و نته (۱) ببالا برفت
 چو دشمن همیدید و میرفت بچنگ
 چورزم کرده کرده برفتند به پیش
 سر مؤمنان ، بنده های خدا
 به سالار خود گفت خدارا پناه
 که جان را ببازیم برای خدا
 برو سوی کفار به امر اله
 به خنجر بز کافران را شما
 بهمراهی اخوان خویش اقرار با
 دگر هر چه خواهی فرستم بجا
 دو کا ندار و آهنگران با سپاه
 بهمراهی قاضی به حکم قضاء
 شه انبیا (!) گفت ای پادشاه
 نباشد از ان کین بیعی بما
 گرفت راه لمغان شه او لیا
 بزاری تضرع همی کرد دعا
 روم بر سری کافران دغا
 بر اطراف لمغان رسیدند سپاه
 ز خانان دیگر همه پیشوا
 بهمراهی لشکر برفتند بر راه
 بمنند رور (۲) فر آمد جمع سپاه
 همیگرد آن کافران را تباہ
 ز مندر و بالابز د خیمه ها

(۱) درون تهنکی کومستانی است به چهار کیلومتری شمال غرب جلال آباد و رودخانه کابل از ته آن عبور میکنند و در مجاورت قریب آن سرخ رود به کابل رود می ریزد و پل معلق آهنی در عصر سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان روی رودخانه کابل در اینجا ساخته شده که پل درونته معروف است و وسیله ارتباط بین جلال آباد و کنز و لغمان میباشد .
 (۲) مندرور دهکده ایست بزرگه مرکب از قلعه های متعدد در جنوب غرب لغمان . بازار کوچکی هم دارد

ز دیوه (۱) د کو باله (۲) دیگر دره
 به کین مو منان جمله بستند کمر
 چنان عزم کردند آن مو منان
 بگشتند جلا جمله کما فران
 چوسا لاردین پیش شد لشکرش
 بحیدر خانی هم چولشکر سید
 ز حیدر خانی (۵) هم به بالاد گر
 چو آن پهلو ان با سپاه گزین
 چو آن پهلو ان تیغ بردست گرفت
 چنان رزم کرد آن شه و لیا
 همه کافران تنگ گشتند ازین
 بمانند جیاه او بگر بستند
 چو لشکر بدیوه رسید بعد از ان
 همه غازی و پهلو انان دین
 همان جا مقامی شده لشکرش

ز اسلام باد (۳) وز رمش بگو قصها
 روان سوی کفار ز بهر غزا
 ز کفار بشد قتل بی انتها
 بماند ندهم ملک و جاه و قلا (۴)
 گرفتند یکسر همه قلعه ها
 فرامد ز خیل سپاه جا بجا
 ز کفار پر بود همه دره ها
 بگردند، تدبیر با قبال شاه
 کشیدند آن کافران ز راز جا
 ز کفار کشته بسی پشته ها
 که دمبال ما را نمایند یلا
 برفتند به بالاسر کوه ها
 همه لشکر مومنان خوش نما
 بگردند فتح از برای خدا
 بفرمود در ان زم زدند خیمه ها

رحیم مختصر کن تو دیبا چه را
 که گفتا رسالم (۶) بماند ست بجا

(۱) دیوه: قلعه ایست در مدخل دره البشنک متصل قلعه عمر زائی.

(۲) معلوم نمیشود که (دکر باله) يك کلمه است یا تنها (باله) اسم خاص است موقعیت آن باید در البشنک جستجو شود.

(۳) مقصد از اسلام باد (اسلام آباد) است که بدست درویش محمد خان غازی سپه سالار مجاهد بنا یافته و قلعه ایست معروف در حصه وسطی دره البشنک (به تعلیقات مراجعه شود)
(۴) قلعه .

(۵) حیدر خانی قلعه ایست در البشنک

(۶) قاضی محمد سالم امام و پیش نماز سپاه اعزامی بود که به معیت درویش محمد خان غازی سپه سالار به دره البشنک آمد دور تمام جنگ ها شخصا حاضر بود و از چشم دید های خود کتاب صفت نامه یا جنگ نامه درویش محمد خان غازی را نوشت اولاد و احفاد او در قلعه البشنک مخصوصا در دهکده اسلام آباد زیاد میباشد .

الفصله: آمدیم بر سر تصنیف قاضی محمد سالم و بر سر کارزار پهلوان جهان، یگانه دوران رزم معرکه میدان برروز جنگ چوشیر غران حضرت در ویش محمدخان غازی (۱) سوار بر سری اسب تازی و اوصاف صفت جنگ نامه اوواز رزم کارزار او که همراهی مردم کفار جنگها میکنند در شصت و شش دره و از خانان نوسردار بودند و اما مردم کفار که شصت و شش دره میشود از درونته با لاتا بعد فرج غان (۲) و تابع سرحد النگار (۳) اخبار (۴) و منکو (۵) و سایه کل (۶) و دره تگاورنجر دو بچه غان (۷) و از هر طرف کفار بسیار جمع شده یکجا شده آمدند از برای جنگ حضرت درویش محمد خان غازی هم سلاح سپائی گری خود را پوشیده بهمرا ی لشکر بعزم جنگ برآمد.

داستان سوم غلبه کردن کافران و زینه و بیکه چوب آوردن بر سر قلعه اسلام آباد و جنگ کردن حضرت درویش محمد خان غازی و شکست خوردن کافران و فتح یافتن مسلمانان

الفصله: چونکه کفار را حاجی مومن خان (۸) را شهید کردند و بمنزل های خود رفتند و چنان مسموع شد که بعد از چند روز کافران بی حیا شصت و شش دره را جمع کردند و همگی کفار یکجا شدند و قرار میان خود دادند و مصلحت چنین کردند که هر وقتی که شهر اسلام آباد با تمام رسید و شهر که آباد شد بعد از آن همه خوانین و سلاطین و مردم های هر قلعه که آمدند همگی خواهد رفتند ان زمان متوجه شویم.

(۱) درویش محمدخان غازی: سیه سالار غازی مجد حکیم میرزا بود و لشکر اعزامی را علیه کفار کشور قبادت میکرد. و مزارش در دهکده اسلام آباد دره ایشنگ لغمان زیارتگاه هم است. (۲) فرج غان دره است که قسمت علیای دره نجراب را به لغمان و حد فاصل نجراب و لغمان میباشد و صل میکنند و از حصص علیای دره ایشنگ هم بد آنجا راه رفته (۳) النگار عبارت از دره النگار است که معمولاً آنرا (علینگار) هم می نویسند النگار یکی از دودره مهم لغمان است و نسبت به ایشنگ فراخ تر و طولانی تر است. (۴) صورت صحیح ضبط این کلمه معلوم نشده (۵) لنگو دره ایست که اهالی آن در عصر ضیاء الملت و الدین مسلمان ساخته شدند (۶) صحیح تر بصورت (سایگل) تلفظ و تحریر میشود و در دره النگار افتاده است. (۷) تگاور و نجر و بچه غان دره هایست معروف که بین ریزه کپستان و لغمان افتاده اند در سایگل دهکده های متعددی بوده که اسمای آن در متن خواهد آمد (۸) حاجی مومن خان از همراهان درویش محمد خان غازی بوده و در آغاز تصادمات شهید شد

القصه : چونکه قلعه اسلام آباد صانه الله تعالى من التبدل والافات باتمام رسید وقلعه تعمیر شد وبعد ازان همه خوانین و سلاطین که (۸) به کومک درویش محمد خان غازی آمده بودند همه پس رفتند و دیگر همه ملکبان و کد خدا یا ن تومان علیشنگ و مردم دره النگار و لشکر مندرور و مردم غرو و غشتی (۱) و هزار میشی (۲) و از هر اطراف که آمده بودند همه را پهلوان مرخص بکرد و مردم همه پس رفتند .

القصه : چونکه این خبر به اهل کفار نابکار رسید که مردم که به شکار آمده بودند همه پس رفتند و درویش محمد خان غازی تنها است و بعد ازان در چند روز کافران شصت و شش دره همه جمع شدند و گفتند که :

خورد و کلان همه گمی طره و شاتو (۳) گرفته متوجه شهر اسلام آباد شویم . یکه چوب قبل ازین طره و شاتو گرفته در تومان علیشنگ میرفتیم و جوانان آهن پوش (۴) را بالا میکردیم و در میان قلعه مردان را و زنان را قتل میکردند و مال و اموال ایشان را تاراج میکردیم و همه درهای مسلمانان را می شکستندیم و مردم خانگی را میکشتم و اموال ایشان را میکشتم .

و کافران همچنین می گفتند و می ترسیدند و در ویش محمد خان غازی سپارا و ایشانان را آفرین کردند و حضرت جهان بانی بقطب العارفين قدوة الرا سخین اسوة المتقدمین و المتأخرین نتیجه آل طه و یاسین جا مع المعقول المنقول حاوی الفروع و الاصول حضرت ایشان سلمه الله و تعالی گفتند که چنان مسموع میشود

(۱) غرو و غشتی یا غرغشتی عبارت از دسته مور و جی است به حساب سالار می آیند (۲) هزار میشی قبیله ایست در لغمان که جوش دادن و برنج کردن شالی مخصوص کار ایشان میباشد و از یک خروار شالی چهل سیر برنج میدهد . هزار میشی ها در بالای تیگری مرکز لغمان و در مندور هنوز زندگانی میکنند و در سایر دهات هم یراکنده میباشد و به زبان پختو و فارسی تکلم میکنند و شغل عمده آنها (بایکوبی) شالی است . (۳) (طره) به اصطلاح محلی البشنگک زینه چوبی را گویند و (شاتو) عبارت از تنه درخت بود که انرا بصورت دندانها اره می تراشیدند و از ان هم کارزینه را میکشفتند و این نوع تنه های درخت هنوز هم در نورستان بجای زینه استعمال میشود . در متن کتاب تحت این کلمه (یکه چوب) نوشته شده و معنی همان زینه می را میدهد که در یک چوب دندانها کشیده شده باشد (۴) معلوم میشود که اهالی کتور نورستان قبل از اسلام زر و خفتان و خود آهنی می پوشیدند

و بعد ازان در تردد و تفکر شد و مردم از عمارت قلعه از ترس کافر ان باز ماندند
و میر بحر (۱) بالا تنه پوشیده و مسلح شده و تریال بار کرده خواست که روان
شود پهلوان جهان در ویش محمدخان غازی کسی را بمیر بحر فرستاد که ترسد
و دغدغه بخاطر شریف خود نرسانید و بمعونت الهی به همین لحظه
همین لشکرهای کفار را میزنم و از کوهها بدر میکنم و اما مردمان را کار فرمای که
تا کفار دلیر نشوند و نگویند که از ترس ما یان از کار کردن مانندند. چون میر بحر این
مردانگی از جانب آن پهلوان در ویش محمدخان غازی شنید همه مردم را کار فرمودند
در غایت اهتمام نمودند آن پهلوان غازی لشکری که بر سری دنته بود و برابری
دروازه قهاسلام آباد بود خود متوجه شد به مرای فرزند ان و پاینده محمدخان و میرزا محمد
خان و بالتوسلطان و کرم سلطان و بلشکر دیگر نواب میرزا علی خان رارو برو کرد
(۱۳) و بلشکر دیگر نواب میرجان خان را مقرر کرد و بلشکر دیگر نظر سلطان
برفت چون که لشکرها را باین طریق آراسته کرد و پهلوان غازی در تدبیر کوشید
و به خاطر شریف خود گذرانید که این لشکری که در برابر من است بعون
حضرت حق سبحانه و تعالی همه کفار را بردارم مبادا لشکری در برابر نواب
میرزا علی خان است زور آورد و خود را در قلعه زند و مردم بیکار را قتل
و تاراج کنند بالتوسلطان و کرم سلطان گفتند که ای پهلوان مردم ماهمه در قلعه اند
تا جان در بدن داریم بمعونت حضرت حق سبحانه و تعالی چنان کار زاری در
حق ایشان بکنیم که تاجهان باشد یادگیری ماند.

يك نشانه دلاوری پهلوان در ویش محمدخان غازی آن بود که در وقت
جنگ از ترس جان کسی در تردد و تفکر میشود و آن نادر پهلوان زمان یگانه
دوران مثل گل می شکفت و پهلوان اصلاً ترددی بخاطر نمیدانید و در آن زمان
این سخن میگفت که: «مقبول در گاه واجب الوجود گشتم که بجنگ کفار رسیدم
که اگر غزا کنم بتوفیق خدا جل و علی شانه فهو المراد و اگر شهادت بخشد
زهی سعادت. (۱۴)

(۱) امیر بحر کابلی از امرای سه هزاری بود و محمد قاسم نام داشت ص ۲۷۷ فرشته

برادران او پهلوان غازی را گفتند که شب تار است و صبح ندیده مدار کن که تا صبح بد مدو پهلوان جهان بی طاقت شد و گفت که ای برادران، کفار نابکار کم خرد از دین بیگانه در قلعه طره و شا تو را گذارد دیگر مردی ماها چه باشد؟ ما حاضر شده ایم و دانسته ایم که کفار نابکار طره و شا تو گرفته آمده اند ما میخواستیم که طره و شا تو در قلعه نماند باشد که در زیر شمشیر این کفار را اندازیم. حکم کردند و فرمودند که دروازه را وا کنند چونکه دروازه راواز کردند بعد از آن پهلوان زمان نادر دوران بر برادران و فرزندان و ملازمان لشکر هم پیاده هم سواران همه الله گویان بجانب لشکر کفار نابکار روان شدند و بدیدند که درین شب تا رگوهی ریخته می آید و ضرب شمشیر الماس آن نادر پهلوان بیگانه دواران و آن عدیم النظیر مبارزان و آن دلاوران فی الدوران و آن قاتل کافران و آن زبده و خلاصه خاندان حضرت درویش محمدخان غازی دیده و شنوده بودند و رخ بگریز ما (۱۴) نده بودند و میگریختند و گفتند.

(بیت)

در محلی که شیر نر باشد روبه آنجا قدم چگون نه زند
 القصة پهلوان جهان مزد میدان چنان کارزار بکرد که چنان شیری که در گله افتد
 و گرگ در ره افتد و چنان تیغ میزد که بسیار کافران را بکشت و لشکر کفار بسیاری
 هم بقتل رسیدند و بسیاری را تاراج کردند و چیزی را دست گیر کردند و آن وقت
 وقت دلمل جو بود و جوهارا از نواحی ذراعان اسلام آباد کنده و بدست مالیده خورده
 بودند و وقتی که آن کافران را گردن زدند از حلق آن نابکاران پلید مرداران جو ظاهر
 میشد. چونکه لشکر کفار را شکست دادند و بعد از آن فرمودند که طبل شادی
 بنوازید و نقاره ها را زدند و شادیا نه بسیار کردند و پهلوان جهان فرمود که طره
 و شا توهارا در قلعه ببرند و در الان های اسلام آباد اندازند که تا یاد گاری ماند که این از
 دست کافران مانده و کافران را در اندند و این جنگ نامه را مسلمانان همیشه یاد کرده
 باشند که تا هر که را غیرت دین (۱۵) آید و الله اعلم بالصواب.

داستان چهارم جنگ کردن نادر دوران پهلوان زمان حضرت درویش
 محمد خان غازی بهمراهی کافران و شکست یافتن کافران از دست پهلوان و فتح
 و نصرت یافتن پهلوان و بفریزی آمدن بشهر اسلام آباد بهمراهی لشکر خود

القصه چنان مسموع شد که چون کفار نابکار از دین بیگانه چنین مصلحت کردند بهمرای لشکر خود که طره و شاتوها را گرفته اول بر سر اسلام آباد آمده بودند و شکست یافته اند و مایوس شده اند بمنزل های خود پس رفتند و با مردم آن جایی خود گفتند که طره و شاتوها را چو نان جنگی و جنگ دیده نزدیک بقلعه اسلام آباد رسانیدند که گذارند و مردمان مسلمان هم خبر دار گردیدند فی الحال حاضر شدند و لشکر میان را قتل کردند و جوانان جنگی و جنگ دیده میان که بودند همه بگریختند و یک فغان و واویلا و شورش درین شصت و شش دره کافران افتاد و دلاوران راه گریز خود را گم کردند و بسیاری به جهنم رفتند و بعد از آن کافران یگروزی جمع شدند و گفتند که مردان را قتل خواهد کرد و زنان و فرزندانشان و عیالان ما را پهلوان غازی قتل خواهد کرد و اسیران ما را خواهد برد و همه را دستگیر خواهد ساخت آخر بگوئید که علاج چیست؟ و یک فکر تدبیر باید کرد و بعد از آن پیران سالخورده و کلانان خود را طلبیدند و با ایشان گفتند بیک دیگر مصلحت کردند که علی الدوام ما میان در میانه خود دشمنی ها بایکدیگر داریم و تدبیر روش دشمن را نمائید که کاری بکنیم که از دست درویش محمدخان غازی رهائی یابیم و خلاص شویم و الا نه آن پهلوان غازی یگانه دوران ما را نمیگذارد.

القصه کلانان و پیران سال خورده ایشان گفتند که خاک بردهن آن کافران که پیران میان بان داد و شروی و لاماندی خشم کرده اند و نذر به دربان برده بکشید و استعانت از پاناد (۱۷) و شروی و لاماندی بجوئید و هفت ساله تا هفتاد ساله لشکر همگی و تمامی برائید و یکما هه توشه گرفته بروید و در قلعه اسلام آباد کوه دنته (۱) نزدیک است در آن جا بر سر همان کوه دنته سنگرها بزنید و از تومانی علیشنگ کسی را نمانید که در قلعه اسلام رود و بیاید و اگر درویش محمدخان غازی خود متوجه شود و بر سر یکدیگر کشته شوید و اگر هزار شماها کشته شود روی از وی نگردانید و پهلوان را جلو گیری کنید که چنین شنیده میشود که طره و شاتوها

(۱) قبل برین گفتم که (دنته کوهی بود که در نزدیکی آن اساس اسلام آباد گذاشته شد. کوه دنته بطرف شمال اسلام آباد در سواحل چپ رودخانه البشنگ افتاده و بر اسلام آباد حاکمیت دارد و از نظر سوق الجیشی برای کفار کتور نقطه مساعدی بود زیرا از حصص علیای دره البشنگ و از عقب کوهها آمده و بر پروژه کوه (دنته) در مقابل اسلام آباد که کارهای عمرانی آن جربان داشت اخذ موقع کردند.

گرفته رفته بودید و نتوانستید و شما هارا شکست داده اند و دل ایشان جمع شده است و میگویند که برادران درویش محمدخان غازی و فرزندان او بهر ای بعضی از ملازمان ایشان جانب شهر کابل رفته اند . و پهلوان این دم تنها در اسلام آباد است . وقت همین وقت است که این نذرها را بد ربان (۱) ببرد .

الفصل بعد از آن آن کفار نابکار کم خرد تمام سخن پیران خود را قبول کردند نیز مسموع شود که با آن درختیست (۲) که از قدیم و قتی که کفار شکبار میکنند آهوی مارخور را میکشند و شاخ های (۱۸) مارخور را نزدیک آن درخت می اندازند آن مکان که از شاخ مارخور پر است و از جای دور بمثل يك کوه بچه می نماید آن کفار نابکار کم خرد از دین بیگانه روسیه سر خا نه يك زنده نذر (۳) بردند و پیران ایشان که مجاوران آن جا است این بزبان را کشتند و از پیر خود دعا خواستند و آن پیر دعا میکرد و میگفت که ای پاندا دوشروی و لاماندی مدد کن دیگر همه مردم کفار میگفتند که همیشه (۴) و باز میگفتند که ای شروی و لاماندی مدد کن مردم کفار میگفتند که همیشه . چون پیر کفار چنین دعا کرد کافران بیدین کم خرد تمام همه خوشحال و خوش وقت شدند که الحال پیر ما خوشنود شد و پاندا دوشروی و لاماندی را خوشنود کرده و بعد از آن سرداران کافران منادی کردند و سرسره گفته با یکدیگر جمع شدند که تمام مردم را از هفت ساله تا هفتادساله پیر و بر ناهر کدام توشه یکماهه را گرفته بر آید و از شصت و شش دره تمام لشکر کفار بمثل مور و ملخ بر آمدند و همه متحد گشته و متوجه اسلام آباد شدند و نیز چنان مسموع می شد که (۱۹)

(۱) مقصد از دربان اینجا مجاور محلی است که آنجا را مطابق عقاید خود بمناسبت ارتباطی که به (پاندا - شروی - لاماندی) پیشوایان ایشان داشت متبرک میدانستند . در متن کتاب هم تحت کلمه (دربان) مجاوران (مجاوران) نوشته اند و قراریکه از سیاق تحریر کتاب معلوم میشود هر وقت خواسته اند کلمه را ترجمه یا تجلیل کند تحت همان کلمه میان دو سطر صورت ترجمه آنرا نوشته اند . (۲) از روی متن چنین معلوم میشود که کفار کتور درخت هارا جنبه تقدس میدادند و محتملا اینجا درختی را بهر نسبتی که به تملیث ایشان داشت مقدس می شمردند و شاخ های آهوی مارخور را که در کوه های نورستان بسیار زیاد است در اطراف آن انبوه میکردند (۳) پیش از کلمه (زنده) کلمه (بز) مانده مقصد این است که فی خانه يك بز زنده نذر بردند . از این عبارت معلوم میشود که (پاندا - شروی - لاماندی) حیثیت پیر را در نظر ایشان داشت (۴) همیشه بزبان کتوری (چنین شود) معنی دارد و در متن آنرا به کلمه (آمین) ترجمه کرده اند .

